ادبیات ملی و ضرورت بازتعریف آن

زبان: بازتاب زمان، فرهنگ و اندیشه[1]

ابراهیم محمدی*

استادیار دانشگاه بیرجند

جلیل‌اله فاروقی هندوالان**

استادیار دانشگاه بیرجند

چکیده

در پاره‌ای موارد در حوزهٔ مطالعاتیِ ادبیات تطبیقی نمی‌توان به طور دقیق و صریح معین کرد که یک اثر مربوط به ادبیات کدام ملت و قوم است. به نظر می‌رسد علت این مسئله مشخص‌نبودن تعریف و مرز ادبیات ملی باشد که خود، معلول دقیق‌نبودن معیارهایی است که برای ادبیات ملی تعریف شده است. در حالی که گروهی ـ دنباله‌روان مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی ـ زبان را یگانه (یا قوی‌ترین) ملاک برای تعیین مرز ادبیات ملل و تعریف ادبیات ملی دانسته‌اند، گروهی دیگر ـ عموماً موافقان مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی ـ با تردید در اعتبار و کارآیی معیار زبانی، ملاک هویت سیاسی را مطرح کرده‌اند. البته گاه در کنار دو معیار مذکور معیارهای دیگری همچون پیوستگی تاریخی، هویت مشترک فرهنگی، مرزهای دینی ـ مذهبی، جهان‌بینی‌های سیاسی و حتی مرزهای جغرافیایی (هم‌سرزمینی) نیز مطرح می‌شود.

برای بررسی بیشتر این موضوع، نگارندگان مقاله کوشیده‌اند با نقد معیارهای مذکور و نشان‌دادن ناکافی و غیر دقیق بودن این معیارها، مؤلفه‌های فرهنگی و گفتمان فرهنگی حاکم بر اثر را به‌عنوان معیاری راه‌گشا پیشنهاد کنند.

---

[1] عنوان کتابی از نادر جهانگیری

* emohammadi.baran@yahoo.com

** j_faroughi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۴/۱۲ **تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۱۰/۶**

مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال ۱۸، شماره ۶۷، بهار ۱۳۸۹

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

کلیدواژه‌ها: ادبیات تطبیقی، ادبیات ملی، ملیت، ادبیات اقلیت.

مقدمه

اگرچه ویلمن از استادان دانشگاه سوربن برای نخستین‌بار در ۱۸۳۸ میلادی، در جلد چهارم مجموعه سخنرانی‌هایش اصطلاحِ La litterature compare (= ادبیات تطبیقی) را به کار برده است (حدیدی، ۲۵۳۶: ۱۷۳)، تاکنون از این اصطلاح تعریفی داده نشده است که اجماعی نسبی بر آن باشد. به همین دلیل شاهد تعریف‌های مختلف و گاه متفاوتی از آن هستیم. نقطهٔ مشترک و مورد تأکید همهٔ تعریف‌ها این است که ادبیات تطبیقی حوزهٔ تحلیل و تفسیر چگونگی روابط دو سویهٔ ادبیات ملل است؛ یعنی پایه ادبیات تطبیقی، ادبیات ملی است. اما مشکل اساسی این‌جاست که معیارهایی که برای تعریف ادبیات ملی ذکر شده است دقیق نیستند.

در حالی که گروهی ـ دنباله‌روان مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی ـ زبان را یگانه (یا قوی‌ترین) ملاک برای تعیین مرز ادبیات ملل و تعریف ادبیات ملی دانسته‌اند (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۳۳)[1] گروهی دیگر ـ عموماً موافقان مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی ـ با تردید در اعتبار و کارآیی معیار زبانی، هویت سیاسی یا تعلق به یک کشور را ملاک اصلی تعیین محدوده ادبیات ملل و شکل‌گیری و استقلال ادبیات ملی به حساب آورده‌اند (Remak, 1691: 3-38)[2]. البته گاه در کنار دو معیار مذکور معیارهای دیگری همچون پیوستگی تاریخی، هویت مشترک فرهنگی، مرزهای دینی ـ مذهبی، جهان‌بینی‌های سیاسی و حتی مرزهای جغرافیایی (هم‌سرزمینی) نیز مطرح شده است.

این تحقیق به دنبال یافتن پاسخی برای این پرسش است که چرا در مطالعات حوزهٔ ادبیات تطبیقی نمی‌توان به طور دقیق و صریح معین کرد که یک اثر مربوط به ادبیات کدام ملت و قوم است. نویسندگان مقاله به منظور دستیابی به پاسخی برای این پرسش به طرح و نقد معیارهایی پرداخته‌اند که ادبیات ملی بر اساس آن تعریف شده است، و از آن‌جا که از سویی بیشتر صاحب‌نظران این حوزه، زبان را قوی‌ترین معیار معرفی

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

کرده‌اند و از دیگر سو، معیار پیشنهادی این مقاله، خود در زبان بازتاب می‌یابد، زبان و قابلیت‌های هویت‌بخشی و البته کاستی‌ها و محدودیت‌های آن را بیشتر مورد کاوش قرار داده‌اند.

در این نوشتار سعی شده است با اثباتِ این نکته که معیارهای متعددی که برای تعیین محدودهٔ ادبیات ملل تعریف شده است، دقیق نبوده و نیست، نشان داده شود که منشأ اختلاف نظرها در مورد هویت ملی برخی از آثار ادبی و پدیدآورندگانشان (و این‌که در پاره‌ای موارد در مطالعات ادبیات تطبیقی و تاریخ ادبیات ملل نمی‌توان به طور دقیق و صریح معین کرد که یک اثر مربوط به ادبیات کدام ملت و قوم است) در مشخص‌نبودن تعریف ادبیات ملی و عناصر شکل‌دهندهٔ آن است.

این مقاله در نهایت پیشنهاد می‌کند که در حوزهٔ مطالعات ادبیات تطبیقی و ادبیات ملی، عناصر فرهنگی ویژه‌ای که در اثر نهفته است و روح معنایی ملی آن را شکل می‌دهد، معیار تعیین تعلق اثر به ادبیات یک ملت یا قوم قرار گیرد. به عبارت دیگر آنچه بهتر است کانون توجه قرار گیرد ملیت فرهنگی ـ ادبیِ یک اثر ادبی است.

ملت[۳] و مؤلفه‌های ملیت

در دانش‌نامه‌های سیاسی جدید، در تعریف ملت چنین آمده است: «یک واحد بزرگ انسانی که عامل پیوند آن یک هویت فرهنگی و آگاهی مشترک است» (آشوری، ۱۳۸۸: ۳۰۷). اما ملت بر اساس نگرش سنتی به گروهی اطلاق می‌شود که بر مبنای هم‌خونی و خویشاوندی و اشتراک در محل زندگی با هم پیوستگی دارند[۴]. از آن‌جا که در این نگرش، ملت لزوماً با مفهوم دولت (state) یا کشور یا حکومت (government) همراه نیست ـ و گاه یک دولت، چند ملیت را، بی‌آن‌که بخواهد یا بتواند هویت قومی آن‌ها را تغییر دهد، تحت سیطره خود در می‌آورد ـ ملیت چیزی نیست که ساختارهای سیاسی آن را ایجاد کنند یا از بین ببرند، بلکه به صورت طبیعی و

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

بر اثر گذشت روزگار و بنابر هم‌زیستی درازمدت شکل می‌گیرد و می‌پاید[۵]. این‌گونه ملیت بیشتر در بافت فرهنگی ویژه و آگاهی ملی مشترک که به صورت جداکردن خود از دیگری متجلی می‌شود، نمود می‌یابد. ایرانیان، چینیان و یونانیان که برای خود برتری فرهنگی قائل بودند، به منظور تقویت و حفظ استقلال همین آگاهی قومی، با واژه‌هایی خاص (بربر، انیرانی و...) «دیگران» را از خود جدا می‌کردند.

از ۱۷۸۰ میلادی به بعد و در نگرش جدید، مراد از ملت، اراده‌ای عقلانی ـ منطقی است که در ایجاد شهرها و در مقیاس کلان‌تر، کشورها (دولت‌ها) تجلی یافته است (سارلی، ۱۳۸۷: ۵۵). در نگرشِ جدید، ملت‌ها و ملیت‌ها، محصول سیاست‌های دولت‌ها و فعالیت ملی‌گرایان به حساب می‌آیند (هابزبام، ۱۳۸۲: ۲۰). به سخنِ دقیق‌تر، پیوندِ مستقیمِ مفهومِ ملت با دولت، رویداد تازه‌ای است که تاریخش از پیدایش ملی‌گرایی جدید ـ دو سده اخیر ـ فراتر نمی‌رود (آشوری، ۱۳۸۸: ۳۰۷). البته نکتهٔ مهم این است که اگرچه «پیوستگی سه عنصر دولت، ملت و کشور در روزگار ما، بعد سیاسی قوی به مفهوم ملت بخشیده است اما همچنان در تعریف آن، عناصر فرهنگی غلبه دارد» (آشوری، ۱۳۸۸: ۳۰۷)[۷].

بنابراین، به کمک آنچه در منابع مختلف در تعریف ملت و معرفی عناصر ملیت‌ساز آمده است می‌توان مهم‌ترین مؤلفه‌های ملیت یا عناصر اصلی شکل‌دهندهٔ هویت ملی را این‌گونه برشمرد:

۱. هم‌گرایی و اتحاد مداوم و درازمدت (همبستگی تاریخی) (هابزبام، ۱۳۸۲: ۵۵).

۲. هم‌سرزمینی و هم‌وطنی (حضور در یک قلمرو جغرافیایی) (آشوری، ۱۳۸۸: ۳۰۷).

۳. روح ملی، که جوهرهٔ هویت ملی به حساب می‌آید (مهدوی‌زادگان، ۱۳۸۱: ۱۹۰).

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

٤. احساس تعلق به یک آگاهی قومی مشترک (هابزبام، ۱۳۸۲: ۱۵؛ آشوری، ۱۳۸۸: ۳۰۷).

۵. بافت فرهنگی ویژه (آشوری، ۱۳۸۸: ۳۰۷).

٦. آثار ادبی برجسته به‌ویژه شاه‌کارهای ارزشمند. آلدوس هاکسلی به‌صراحت اعلام می‌کند که رمان‌نویسان و شاعران «تا حد بسیار زیادی» خلق‌کنندهٔ ملت‌های‌شان هستند (احمدزاده، ۱۳۸٦: ۱۹؛ کالر، ۱۳۸۵: ۵۲). امبرتو اکو نیز در گفت‌وگو با گاردین ویکلی، به این نکته و البته نقش *کمدی الهی* دانته در شکل‌گیری ملیت و ادبیات ملی ایتالیایی اشاره کرده است (اکو، ۱۳۵۲: ۷۳). البته از میان شاه‌کارهای ادبی، حماسه‌های کهن و رمان‌های مدرن، بیشتر به پیوستگی و یگانگی جامعه و در نتیجه شکل‌گیری و دوام هویت ملی کمک می‌کنند (لوکاچ، ۱۳۷۹: ۳٤).

۷. زبان مشترکِ مایه‌ور. به باور فردینان دو سوسور: «این زبان است که ملیت را می‌سازد» (سوسور، ۱۳۸۲:۳۱)؛ در کنار سوسور، کسانی مانند هردر، مازینی، فردریک شومان نیز زبان را در هویت‌بخشی سیاسی مؤثر می‌دانند (رضایی، ۱۳۸٤: ۱۰۱-۱۰۰).

طرح و نقد معیارها

حال برای تبیین بیشتر موضوع و تأکید بر ضرورت بازنگری در تعریف ادبیات ملی، به طرح و نقد برخی از مهم‌ترین معیارهایی می‌پردازیم که در تعریف ملت، ادبیات ملی و تعیین محدودهٔ ادبیات ملل مطرح شده است. یادکرد این نکته ضروری است که ما می‌کوشیم به پشتوانهٔ مستندات ادبی (و حتی دلایل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی) متعددی که از "تاریخ ادبیات" ملل استخراج کرده‌ایم، چندوچون موضوع را مورد مداقه قرار دهیم و مقصود خود را به‌روشنی بیان کنیم. مستندات واقعی ما در این مقاله، شاه‌کارهای ادبی یا دست‌کم آثار ادبی برجسته‌ای هستند که تعیین محدودهٔ ملی آن‌ها به‌آسانی ممکن نیست (یا مورد مناقشه است).

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

الف) مرزهای جغرافیایی

اگرچه توجه صرف به مرزهای سرزمینی و تکیه بر قلمروهای جغرافیایی ساده‌ترین راه‌حلی است که برای تعیین محدودهٔ ملی آثار ادبی به ذهن می‌رسد و گاه در ظاهر می‌تواند مؤثر واقع شود، از آن‌جا که موارد نقص متعددی دارد، چندان اعتمادپذیر به نظر نمی‌آید. می‌توان آثار همهٔ کسانی را که در سرزمین ایران، انگلیس، فرانسه، آمریکا و... می‌زیند و می‌نویسند، به اعتبار هم‌سرزمین بودن آن‌ها، متعلق به یک قلمرو ادبی ملی دانست، اما در این صورت:

۱. با آثار ادبی متعلق به حوزهٔ "ادبیات پراکندهٔ مردمان" (ادبیات مهاجران) که پدیدآورندگان آن در سرزمینی غیر از قلمرو ملی مادری خود می‌زیند، چه باید کرد؟ آثار انگلیسی جبران خلیل جبران، متعلق به کدام حوزهٔ ملی ادبی است؟ رمان *بادبادک‌باز* خالد حسینی، به ادبیات ملی افغانستان تعلق دارد یا ـ چنان‌که در شناسنامهٔ کتاب در ترجمه مهدی غبرایی آمده است ـ به ادبیات داستانی آمریکایی؟ آثار فرانسوی لئوپولد سنگور ـ ادیب و سیاستمدار سنگالی ـ متعلق به ادبیات ملی سنگال است یا فرانسه؟ آثار (عربی ـ انگلیسی یا هر زبان دیگری) آدونیس، وی اس نایپل، عنیق رحیمی و هزاران شاعر یا نویسنده عرب، ترک، افغان، آفریقایی و... که در غربت خلق شده‌اند چه حکمی دارد؟ آیا آثار این گروه را به صرف این‌که در فرانسه یا انگلیس یا آمریکا می‌زیند و گاه به زبان آن کشورها می‌نویسند، می‌توان به ادبیات ملی آن کشورها پیوند زد؟

۲. آیا می‌توان آثار متعلق به حوزهٔ "ادبیات منطقه‌ای" ـ ادبیاتی که درون یک قلمرو قومی ـ جغرافیایی بزرگ، به زبان و با تکیه بر فرهنگ و هویت قومی گروه خاصی پدید می‌آید[۸] ـ را جزء ادبیات ملی کشور متبوع آن دانست یا نه؟

۳. با آثار نویسندگانی که زبان و ادبیات را بی‌سرزمین کرده‌اند؛ "ادبیات اقلیت"، "جنبش سیاه‌ستایی" و... (دلوز، ۱۳۸٤: ۲۳٦-۲۱۵؛ پین، ۱۳۸۳: ٦٤۰-٦۳۸) چه می‌توان

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

کرد؟ برای نمونه، آثار اقلیت یهودی ورشو یا پراگ (از جمله شاه‌کارهای کافکا که در پراگ نه به زبان چک بلکه به زبان آلمانی خلق شده‌اند) ـ به عنوان آثار برجستهٔ ادبیات اقلیت ـ به کدام سرزمین یا مرز جغرافیایی تعلق دارند[۹]؟

٤. احمد شوقی عبدالجواد رضوان، بهترین نمونه برای اثبات تزلزل این معیار را «کیان کاملاً بیگانهٔ اسرائیلی در دل مرزهای جغرافیایی یکپارچه عربی» و اصلاً درون مرزهای جغرافیایی ملتی دیگر می‌داند (رضوان، ۱۹۹۰: ٢٤). در پاسخ او چه می‌توان گفت؟

ب) مرزهای دینی

اگر برای حل مشکلی که در بند ٤ مرزهای جغرافیایی مطرح شد و در پاسخ عبدالجواد رضوان به مرزهای دینی اعتماد شود و ادبیات یهودی، اسلامی، مسیحی و... از هم جدا شوند بی‌آن‌که به هویت‌های ملی ـ سیاسی مختلف شاعران یا نویسندگانِ یهودی، مسلمان، مسیحی و... توجه شود، باز مشکل حل نخواهد شد. چرا که مرزهای دینی اغلب بر مرزهای ملی ـ سیاسی منطبق نیستند و گاه پیروان چند دین، درون یک هویت ملی و در یک سرزمین با هم می‌زیند و به یک زبان، اثر ادبی خلق می‌کنند و گاه پیروان یک دین چند هویت سیاسی ـ ملی متفاوت را تشکیل می‌دهند. حتی نمی‌توان به دلیل این‌که در گذشته مرزهای دینی پر رنگ‌تر بوده و از جمله سرزمین‌های اسلامی در برابر سرزمین‌های مسیحی قرار داشته است، مثلاً آثار ادیبان ایرانی (چه به عربی نوشته شده باشد، چه به فارسی) را به ادبیات اسلامی و آثار نویسندگان فرانسوی یا آلمانی را به ادبیات مسیحی متعلق دانست و مرزهای جغرافیایی را ندیده گرفت، چرا که:

۱. حتی شاید درون این حوزهٔ وسیع و به همان زبان رایجِ دین آثاری خلق شود که در جهت مخالف آن هویت دینی حاکم یا برتر حرکت کند.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

۲. این مرزها دوام چندانی ندارند و با فروپاشی سیاسی یک امپراطوری دینی، هویت‌های قومی ـ ملی متعددی از دل آن سر برمی‌آورند. چنان‌که در پایان قرن نوزدهم، فروپاشی امپراطوری عثمانی به تولد کشورهای کوچکی چون لبنان، اردن، قطر، کویت و... در دل قومیت عربی انجامید (فتوحی، ۱۳۸۷: ٦۲).

البته باید توجه داشت که قهرمانان، قصه‌ها، مضامین و اسطوره‌های برخاسته از سنت‌های آیینی مشترک، به جهت همین پیوستگی‌های دینی کهن و عمیق ـ که روزگاری بر هویت‌های قومی و مرزها و دسته‌بندی‌های ملی غلبه داشته است ـ در ادبیات ملل مختلف به شکل همانند یا نزدیک، کارکرد نمادشناختی دارند. به‌عنوان مثال پرسیفال یا مطابق نسخه‌های متأخر، گلهد (Galahad) ــ مقدس مسیحی که به آیین شوالیه‌ها در طلب جام مسیح (گرال) سفر می‌کرد ـ هم در ادبیات آلمانی به عنوان پهلوان و قهرمانِ برجستهٔ آیینی ستوده می‌شود و هم در ادبیات فرانسوی و بریتانیایی (تراویک، ۱۳۸۳: ۲٦۳، ۲٦۷، ۲٦۸؛ کویاجی، ۱۳۸۰: ۳۵۷-۳٤۷).

ج) مرزهای مبتنی بر همبستگی‌های تاریخی

مردمانی که در زمانی نسبتاً طولانی به صورت یکپارچه و متحد با هم زیسته‌اند، از پیوندهای عمیق قومی ـ ملی و ادبیات ملی مشترک برخوردارند. همبستگی تاریخی مردم ایران، هند و کشورهایی از این قبیل، پیوستگی درونی آن‌ها را چنان مستحکم کرده است که باوجود تنوع زبانی، گویشی، مذهبی و... هیچ‌گاه هیچ گروهی خود را از پیکرهٔ اجتماع بزرگ ملی جدا نمی‌بیند. حتی پاره‌های جدا شده از این سرزمین‌ها نیز همواره اشتراک فکری ـ فرهنگی خود را با سرزمین مادری گرامی می‌دارند و حفظ می‌کنند.

خط، زبان و عناصر پیوسته با آن (آداب، رسوم، باورها، اساطیر، حماسه‌ها و عناصر فرهنگی مشترک) و البته میراث ادبی مشترک، این پیوستگی را در عین جدایی ظاهری تقویت می‌کند، ولی مسئله این است که تغییر خط و زبان، در کشورهای جداشده، این

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

پیوستگی ظاهری را کمرنگ کرده و می‌کند، چنان‌که تغییر خطِ ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان (از فارسی (عربی) به لاتین و سپس روسی) آن‌ها را از درک میراث فکری ـ فرهنگی ایران بزرگ محروم کرده است، تا جایی که تاجیکان که حتی صرف و نحو فارسی تاجیکی امروزشان، نه براساس صرف و نحو سنتی فارسی بلکه براساس صرف و نحو روسی استوار شده است ـ دیگر زبان نیاکان خود را به سهولت درنمی‌یابند و نمی‌توانند شعر فارسی رودکی را به‌درستی بخوانند.

گسست در ازبکستان جدی‌تر است، چرا که علاوه بر تغییر خط، تغییر زبان نیز روی داده و زبان ازبکی جایگزین زبان فارسی شده است. اتفاقی که به گفتهٔ بیک‌نظر نظراُف «تعداد زیاد روشن‌فکران را به بی‌سواد تبدیل کرد» (نظراُف، ۱۳۸٤: ۵۱-۵۰).

این سخن نظراف به طرز شگفت‌انگیزی یادآور سخنی است که ارانسکی از مجلد اول منتخب آثار ابوریحان، درباره خط و زبان خوارزمی و سرنوشت خوارزمیان نقل می‌کند: «پس از آن‌که قتیبة بن مسلم الباهلی، محرران خوارزمی را از پای درآورد و روحانیان را کشت و کتاب‌های ایشان را سوزاند، خوارزمیان از سواد بی‌نصیب گشتند و برای رفع ضروریات خویش فقط به محفوظات خویش تکیه کردند» (ارانسکی، ۱۳۷۹: ۲۵۷). نابودی خط و زبان خوارزمی ـ با مرگ عالمان و دانشمندان و تباهی کتاب‌های آن‌ها ـ کار را به جایی می‌رساند که باز به قول ابوریحان «دیگر نمی‌توان دقیقاً دانست که بعد از ظهور اسلام هم (بر خوارزمیان) چه گذشت» (همان) و این یعنی نابودی خط و زبان و آثار ادبی یک قوم که برابر است با مرگ ـ یا دست‌کم تغییر کلی ــ آن قوم. بنابراین می‌توان گفت که تغییر خط و زبان اقوام کوچکِ متعلق به یک هویت قومی ـ ملی بزرگ، همبستگی تاریخی آن ملت بزرگ را کمرنگ می‌کند و اقوام کوچک را از اصل بزرگشان جدا ـ و گاه نابود ـ می‌کند.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

د) مرزهای سیاسی

پیشتر با توجه به برخی از تعاریف ادبیات تطبیقی گفته شد که گروهی از نظریه‌پردازان ـ پیروان مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی ـ "هویت سیاسی" یا "تعلق به یک کشور (country/state) را ملاک اصلی تعیین محدودهٔ ادبیات ملل می‌دانند. آن‌ها توجه به این ملاک را در حوزهٔ ادبیات کشورهای انگلیسی‌زبان از جمله بریتانیا و آمریکا، نیز کشورهای عرب‌زبان و سایر مواردی که ملت‌ها و دولت‌های کاملاً متمایزی به زبان‌های یکسان سخن می‌گویند و می‌نویسند، کارگشا به حساب می‌آورند. از ظاهر امر چنین برمی‌آید که در موارد مذکور، چاره‌ای جز توجه به محدودهٔ سیاسی آثار ادبی و قائل‌شدن به چند ادبیات ملی متفاوت با زبان مشترک نیست. اما نکتهٔ مهم این است که مرزهای سیاسی در طول تاریخ دوام و قوام چندانی نداشته‌اند و اگر این معیار را مبنا قرار دهیم، مدام با آثار ادبی و شاعران و نویسندگان یک زبان و یک ادبیات، با هویت‌های سیاسی (ملی) متفاوت مواجه خواهیم بود. این مسئله به‌ویژه دربارهٔ مرزبندی‌های سیاسی مبتنی بر جهان‌بینی‌های سیاسی زودگذرِ سوسیالیسم و مارکسیسم که در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۱۸ و سپس ۱۹۹۳-۱۹۸۰ میلادی در شکل‌گیری و فروپاشی هویت‌های ملی ـ سیاسی نقش فعال داشته‌اند، بیشتر صدق می‌کند. مبنای اتحاد ملی جماهیر شوروی (متشکل از روس‌ها، ازبک‌ها، تاجیک‌ها و...)، یوگسلاوی (متشکل از صرب‌ها، کروات‌ها و بوسنیایی‌ها) و چک اسلواکی سابق که مردمانشان از قومیت‌ها، نژادها، زبان‌ها و هویت‌های دینی ـ فرهنگی متفاوتی برخوردار بودند، همین جهان‌بینی‌های سیاسی بوده است (هابزبام، ۱۳۸۲: ۲۵۵-۱۷۵). اما وقتی از اواخر دههٔ ۱۹۸۰ میلادی این جنبش ملی‌گرایی و این مرزبندی‌های سیاسی که تا ۱۹۸۰-۱۹۷۰ میلادی با جنبش‌های ضدامپریالیستی (که گرایش سوسیالیستی ـ کمونیستی داشتند) هم‌سو بود، وارونه شد، به فروپاشی کشورهای مذکور منجر شد و در فاصلهٔ ۱۹۹۲-۱۹۸۹ میلادی به تولد بیش از ۱٦ کشور جدید انجامید. با توجه به رویدادهای سیاسی

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

مذکور، دربارهٔ شاعران یا نویسندگان متعلق به هویت‌های سیاسی یا کشورهای بزرگِ متشکل از قومیت‌های مختلف، که دچار فروپاشی یا چندپارگی شده‌اند و چند کشور مستقل پدید آورده‌اند، چگونه باید حکم کرد؟ کار وقتی دشوارتر می‌شود که می‌بینیم هر کدام از کشورهای تازه‌استقلال‌یافته، به‌منظور تقویت هویت سیاسی ـ ملی خود و در پی تثبیت هویت فرهنگی و ادبی خود، قصد مصادره (به حق یا به ناحق) آثار فاخر ادبی ـ فرهنگی گذشته را دارد.

در چنین حالتی، برای نمونه، چگونه می‌توان "ملیت ادبی" شاعر یا نویسنده متعلق به یوگسلاوی سابق را که اکنون ملل تازه‌استقلال‌یافته بر سر مالکیت میراث ادبی‌اش با هم جدال دارند، تعیین کرد؛ ایوو آندریچ (۱۸۹۲-۱۹۷۵) که در خانواده‌ای کاتولیک متمایل به کرواسی به دنیا آمده، با مسلمانان بوسنی و هرزه‌گوین بزرگ شده و داستان‌هایش را میان صرب‌ها، به گویش صربی و دربارهٔ فرهنگ صربی نوشته است، متعلق به کدام حوزهٔ ملی ادبی است: صربی، بوسنیایی یا کروات؟ شگفت این‌که «نام آندریچ در تاریخ ادبیات سه قوم صرب، بوسنی و کرواسی آمده است» (فتوحی، ۱۳۸۷: ٦٤). دربارهٔ شاعران، اندیشمندان و نویسندگان ایران بزرگ کهن که امروز مورد ادعای چند کشور دیگر مثل تاجیکستان، ازبکستان، افغانستان و... هستند چگونه باید حکم کرد؟

ه) مرزهای زبانی

آشفتگی و بی‌ثباتی مرزهای سیاسی، جغرافیایی، دینی، تاریخی و... پژوهش‌گران را بر آن داشته است که معیار باثبات و البته دقیق‌تری تعیین کنند. گروهی معتقدند زبان به دلیل دارابودن ویژگی‌هایی خاص (که در ادامه به پاره‌ای از آن‌ها اشاره خواهد شد) به‌عنوان عنصری ثابت و مطمئن، بهتر می‌تواند ادبیات ملل را از هم جدا کند و مرز معتبر و اعتمادپذیری به حساب آید. در نگرش جدید به مفهوم ملت، از میان عناصر ملیت‌ساز، عنصر زبان بیشتر مورد تأکید واقع شده است. اهمیت زبان در این فلسفهٔ

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

سیاسی آن‌قدر بالاست که کشورهایی که بر اساس تحولات سیاسی جدید به استقلال رسیده‌اند، همواره کوشیده‌اند زبان همگانی کاملاً توسعه‌یافته مستقلی را که بتواند اختلافات داخلی را به حداقل برساند و وحدت و یکپارچگی ملی را ایجاد و تقویت کند (حتی اگر زبانِ درحاشیه‌مانده‌ای باشد و گویش‌وران اندکی داشته باشد)، زبان رسمی همگانی دولت و مردمشان قرار دهند و با تمام توان از آن دفاع کنند و آموزش همگانی آن را اجباری کنند. برای مثال دولت اندونزی، پس از استقلال (میانهٔ دههٔ ۱۹٤۰ میلادی) زبان مالایایی را ـ با این‌که یک زبان میانجی رایج در بندرها و بازارها بود ـ بر رایج‌ترین زبان اندونزی یعنی جاوه‌ای ترجیح داد؛ چرا که زبان مالایایی به قوم خاصی تعلق نداشت، می‌توانست از ستیزه‌های قومی جلوگیری و یکپارچگی ملی را تقویت کند (رضایی، ۱۳۸٤: ۱۱۱-۱۱۰). دقیقاً از همین روست که گاه به تأکید گفته می‌شود «مفهوم ملت و زبان به‌طرز جدایی‌ناپذیری به هم بافته است» (سارلی، ۱۳۸۷: ۵۵- ٥٤).

از دیگر سو، قوت، مایه‌وری و روایی زبان[۱۰] همواره نشان قوت و استحکام هویت ملی به شمار می‌آمده است؛ تا جایی که گاه ملت‌ها، اقتدار یکدیگر را براساس قوت و ضعف زبان‌هایشان ارزیابی می‌کرده‌اند و آنان‌که از زبان مسلط برخوردار بوده‌اند، صاحبانِ زبان بیگانه، به‌ویژه ملل مغلوب را "بربر" یا "عجم" می‌نامیده‌اند و این هر دو واژه یعنی "کسی که زبانش می‌گیرد و الکن است"[۱۱]، یا شاید یعنی "کسی که اقتدار ندارد"، یا شاید یعنی"کسی که نیست". چنان‌که فرانتس فانون می‌گوید: «سخن‌گفتن، به معنی مطلق وجودداشتن برای دیگری است» (پین، ۱۳۸۳: ٤۰٦).

اهمیت فراوان زبان باعث شد که در ۱۸۲٤ میلادی این نظر مطرح شود که سرحدات طبیعی واقعی نه به‌وسیلهٔ کوه‌ها و رودخانه‌ها، بلکه به‌واسطهٔ زبان، رسوم و خاطرات که همگی یک ملت را از دیگری متمایز می‌سازند مشخص می‌گردد (هابزبام، ۱۳۸۲: ۱۳۳). همین نگاه باعث شد که زبان از ۱۸٤۰ میلادی نقش مهمی در

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

تخاصم‌های بین‌المللی که بر سر سرزمین آغاز شد، ایفا کند. حتی بیشتر جنبش‌های ملی‌گرا و استقلال‌طلب، از ۱۸۷۰ میلادی به بعد، به‌شدت بر زبان تأکید داشتند؛ ارمنی‌ها، گرجی‌ها، مقدونی‌ها، آلبانیایی‌های بالکان، کروات‌ها، باسکی‌ها، کاتالان‌ها، ولزی‌ها، لهستانی‌ها، چک‌ها، اسلوونی‌ها و بنگالی‌ها. جنبش استقلال‌طلب بنگالی‌ها حوادثی در پی داشت که به نام‌گذاری ۲۱ فوریه به‌عنوان روز جهانی زبان مادری انجامید، به یاد تظاهرات استقلال‌طلبانهٔ ۲۱ فوریهٔ ۱۹۵۲ میلادی بنگالی‌ها علیه سیاست زبانی پاکستان که سه کشته بر جای گذاشت (گودرزی، ۱۳۸٤: ۱٤۸). اولین اقدام اسلواکی‌ها برای تقویت استقلال ملی در ۱۹۹۰ میلادی تبدیل‌کردن زبان اسلواکی به تنها زبان رسمی کشور و وادارساختن مجارهای سرزمینشان به استفاده از این زبان در مناسبات رسمی بود. در قانون ملی‌گرایانهٔ الجزایر نیز در همین سال، زبان عربی زبان رسمی کشور اعلام شد تا سیطرهٔ استعماری فرانسه و زبان فرانسوی درهم شکسته شود.

گفته‌های بالا به این معنا نیست که زبان، معیار قاطع و کاملاً دقیقی است که در همهٔ موارد می‌تواند مرز ادبیات ملل را مشخص کند، بلکه ـ چنان‌که با ذکر دلایل و شواهد اثبات خواهد شد ـ درست‌تر این است که بگوییم زبان نیز با آن‌که از تمام معیارهای پیش‌گفته قوی‌تر به نظر می‌آید، در مواردی قاطعیت و قطعیت خود را در مرزبندی ملل و ادبیات آن‌ها از دست می‌دهد، از جمله:

۱. آن‌جا که مردمِ دو یا چند هویت سیاسی متفاوت (درون مرزهای سیاسی متفاوت) به یک زبان سخن می‌گویند، تعیین مرز ادبیات ملی آن‌ها به کمک زبان، دشوار و گاه حتی غیرممکن می‌شود. آثار مربوط به کشورهای مختلفی که همگی یک زبان ادبی و رسمی دارند (کشورهای انگلیسی‌زبانی چون بریتانیا، امریکا، کانادا؛ کشورهای عرب‌زبانی چون مصر، لبنان، عراق، سوریه؛ کشورهای فرانسوی‌زبان و...) در کدام قلمرو ادبی ملی جای می‌گیرد؟ قطعاً زبان در این موارد راه‌گشا نیست. هر

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

کدام از این کشورها از هویت ادبی ـ سیاسی متفاوتی برخوردار است اما از زبانی بهره می‌برد که چند کشور دیگر نیز آن را به کار می‌برند.

۲. برخی کشورها دو یا سه زبان رسمی دارند؛ در کانادا، انگلیسی و فرانسوی هر دو و در سوییس آلمانی، ایتالیایی و فرانسوی رسمیت ـ و زبان رمانشی نیز گویش‌ور ـ دارد. در این حالت، تعیین زبان ملیِ یگانه که بتواند زبان ادبی نویسندگان یا سرایندگان آن سرزمین نیز باشد، دشوار است. در این موارد باید هویت سیاسی شعرا یا نویسندگان را ملاک قرار داد یا زبانشان را؟

۳. در جنبش سیاه‌ستایی ـ که یکی از جنبش‌های مهمّ پسااستعماری است و فرانتس فانون، لئوپولدسنگور و امه سزِر از بزرگان آن‌اند ـ سخن اصلی، اتحاد و اشتراک همهٔ شاعران و نویسندگان سیاه‌پوست است بدون توجه به این‌که اهل کجایند و کجا می‌زیند و به چه زبانی می‌نویسند. به سخن دقیق‌تر باید گفت: در این مورد مرز آثار ادبی هم‌صدا، رنگ است نه هیچ چیز دیگر (برتنس، ۱۳۸٤: ۱۲۲-۱۲۷؛ پین، ۱۳۸۳: ٦۳۸). زبان در این جنبش ادبی کاملاً رنگ باخته و تحت تأثیر اندیشه و هدف بزرگ یک گروه ـ آنان‌که معتقدند از حقوق ازدست‌رفتهٔ سیاهان دفاع می‌کنند ـ قرار گرفته است و نمی‌تواند تعیین‌کنندهٔ یک هویت ملی واحد باشد.

٤. نکته مهم‌تر این است که زبان در جنبش‌های ادبی پسااستعماری (ادبیات پسااستعماری) و از جمله در جنبش سیاه‌ستایی ـ چنان‌که ذکر شد ـ نه تنها خلق‌کنندهٔ یک هویت ملی واحد و مشترک ـ و در نتیجه معیار معتبر تعیین محدودهٔ ادبیات ملل ـ نیست، بلکه خود به عنصری تبدیل می‌شود که به‌آسانی می‌تواند در هویت‌های ملی مستحکم نیز شکاف ایجاد کند و نویسنده یا شاعر را بی‌وطن و بی‌هویت کند و به تعبیر بهتر هویت ادبی زبانی (و نه ملی) تازه‌ای، مستقل از هر هویت سیاسی شناخته‌شده‌ای، پدید آورد. چرا که در روابط زبانی مبتنی بر رابطه استعمارگر استعمارشده، اگرچه گاه استعمارشده، سیطرهٔ زبان استعمارگر را به ناگزیر می‌پذیرد و به حوزهٔ هویت ملی ـ ادبی

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

او وارد می‌شود، اما با عبور این رابطه از مراحل نخستین، که با تشویش و تردیدِ روشن‌فکر استعمارشده یا گاه، شیفتگی ناشی از ناآگاهی او همراه است، در نهایت به هوشیاری او منجر می‌شود، به گونه‌ای که خود به بیدارگر مردمش بدل می‌شود و ادبیاتی مبارز و ملی ایجاد می‌کند (برتنس، ۱۳۸٤: ۱۲۵). در این مقطع است که استعمارشده از سیطرهٔ زبان استعمارگر می‌گریزد و حتی می‌کوشد زبان مستقلی درون زبان او و در برابر زبان او خلق کند (همان: ۱۲۷ – ۱۲۸).

۵. آثار نویسندگان بداقبالی که از روی ناچاری به زبانی غیر از زبان مادری، دینی و حتی قومی ـ ملی خود می‌نویسند (کافکا و بکت) در حوزهٔ "ادبیات اقلیت" قرار می‌گیرد؛ حوزه‌ای که نخستین مشخصه‌اش این است که زبان در آن عنصری مشترک و بی‌وطن است. به نوشتهٔ دلوز و گتاری «سه مشخصهٔ ادبیات اقلیت همان بی‌وطنی زبانی، ارتباط فرد با فوریت سیاسی و جمع‌شدن ارتباط‌های کلامی است» (دلوز، ۱۳۸٤: ۲۱۵و ۲۱۸). از آن‌جا که در این ادبیات، «آوای ملفوظ، صدایی است بی‌وطن که در معنا، باز دارای وطن می‌شود» (همان: ۲۲۲)، ظاهر زبان (آوای ملفوظ) به تعیین هویت ملی نویسنده کمک نمی‌کند. آنچه تعیین‌کننده است تنها روح معنایی اثر است.

بنابراین معیار زبانی نیز که پیروان مکتب فرانسه بر آن تأکید دارند جامعیت لازم را برای تعیین مرز ادبیات ملل از دست می‌دهد یا دست‌کم به یک عنصر مکمل وابسته می‌شود.

بحث و نتیجه‌گیری[۱۲]

بنابر آن‌چه از متن مقاله برمی‌آید می‌توان گفت که تعریف ادبیات ملی و به تبع آن ادبیات تطبیقی، بر پایه معیار و مبنای محکمی استوار نشده است. به سخن روشن‌تر، باید از معیارهای ذکرشده از جمله زبان که عنصر قطعی (یا قوی‌ترین عنصر) برای تعیین مرز ادبیات ملل و تعریف ادبیات ملی شناخته می‌شود عبور کرد. با عبور از عنصر زبان، می‌توان به عنصری درونی‌تر و البته دقیق‌تر تکیه کرد: درون‌مایهٔ فرهنگی ـ ملی مشترک

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

که با روح ملی یک قوم (ملت) پیوستگی تام دارد و در برابر نژاد، زبان و حتی تاریخ که از مؤلفه‌های عَرَضی ملیت‌اند، مؤلفه و عنصر ذاتی آن به شمار می‌آید (مهدوی‌زادگان، ۱۳۸۱: ۲۰٤- ۱۸۷). ناگفته پیداست که روح فرهنگی ـ ملی در عناصر متعددی همچون آداب و رسوم، باورها، اساطیر و... متجلی می‌شود. این عناصر به‌واقع بازتابانندهٔ حقیقت بنیادین یا جوهرهٔ هویت ملی یعنی روح ملی‌اند. بنابراین اگر زبان (به معنای آوای ملفوظ) یگانه معیار تمایزدهنده برای تعیین ادبیات ملی قلمداد شود، در بسیاری از موارد کارساز نخواهد بود، ولی اگر به زبان به‌عنوان مؤلفهٔ بازتاب‌دهندهٔ درون‌مایه فرهنگی ـ ملی (روح ملی)ـ که خود جوهرهٔ هویت ملی به حساب می‌آید ـ و محمل انتقال گوهر اندیشگی آن نگریسته شود و به معنا و عناصر نهفته در آن نیز توجه شود، می‌تواند اطمینان‌بخش باشد. از این رو در تعیین این‌که اثری به کدام ملیت تعلق دارد توجه صرف به آوای ملفوظ ـ در برابر زبان به‌عنوان عامل بازتاب‌دهندهٔ زمان، فرهنگ و اندیشه ـ نگاهی جامع نخواهد بود.

باید این نکته را به سخن فوق افزود که گاه عناصر فرهنگی ـ ملی چنان پررنگ می‌شوند که لفظ را کاملاً به حاشیه می‌رانند و از کار می‌اندازند. ادوارد براون معتقد است اگر کسی در بررسی تاریخ ادبیات ایران، آثار عربی ایرانیان تازی‌نویس را که در بیشتر مواقع کاملاً در دفاع از هویت فرهنگی ـ ملی ایرانی آفریده شده است، مورد توجه قرار ندهد، مهم‌ترین پدیدهٔ نبوغ ایرانی را از نظر دور داشته است. او در جلد دوم *تاریخ ادبیات ایران* می‌نویسد: «بحث خود را با شرحی مختصر دربارهٔ معروف‌ترین نویسندگان ایرانی، که آثار خود را غالباً یا صرفاً به زبان تازی نوشته‌اند آغاز می‌کنیم، زیرا اگر سخن را فقط به ذکر کسانی که پارسی‌نویسی کرده‌اند منحصر داریم، به نبوغ و عظمت نژاد ایرانی ستم خواهد شد» (براون، ۲/۱۳٦۷: ۱۵۱).

دقیقاً به همین سبب است که می‌بینیم شاعران و نویسندگانی که از سر ناچاری به زبانی غیر از زبان فرهنگ خود نوشته‌اند، سعی کرده‌اند به هر نوع ممکن اثری از خود و

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

فرهنگ خود در آن زبان باقی بگذارند. مثلاً می‌بینیم ــ و ادوارد برث‌ویت (Brathwaite) شاعر بارابادوسی حوزهٔ کارائیب نیز اذعان می‌کند ــ که شاعران و نویسندگان آفریقایی، وقتی از زبان انگلیسی استفاده می‌کنند، معمولاً کاری می‌کنند که زبان مورد استفاده از حیث شکل بیرونی، ضرباهنگ‌ها و طنین مکث‌های آوایی، انگلیسی نباشد ـ هر چند واژگان آن انگلیسی است ـ بلکه با زبان، فرهنگ و هویت قومی خودشان سازگار باشد (برتنس، ۱۳۸٤: ۱۲٦ -۱۲۸). روشن‌فکران پسااستعماری هند نیز با زبان انگلیسی چنین برخوردی می‌کنند؛ وی اس نایپُل، نویسنده هندو تبار انگلیس و برندهٔ جایزهٔ نوبل ادبیات ۲۰۰۱، در آثار خود نثر انگلیسی متفاوتی را که آمیزه‌ای از زبان مهاجران هندی و چینی و آفریقایی و زبان بومی کارائیب است به کار می‌برد، به گونه‌ای که می‌توان گفت او زبان مستقلی ابداع کرده است که با زبان مطنطن و صیقل‌یافتهٔ انگلیسی تفاوت دارد.

شواهد و البته مطالعات زبان‌شناختی نشان می‌دهد که زبان عربی به کار رفته در شعر و نثر عربی شاعران و نویسندگان ایرانی ــ به‌ویژه شعوبیان ــ نیز با عربی اصیل تفاوت‌هایی دارد و شاعران و نویسندگان فارسی‌گوی ایرانی گاه قواعد صرفی ـ نحوی زبان عربی را نقض کرده‌اند و در آثارشان لحن (لغزش‌های دستوری) دیده می‌شود (ندا، ۱۳۸۳: ۵۳ - ٥٤).

در حوزهٔ آثار ادبی نویسندگان دور از وطن مادری ("ادبیاتِ پراکنده مردمان") نیز وضعیت همین‌طور است؛ نویسندهٔ مهاجر برای نوشتن از جمله نوشتن از سرزمین مادری‌اش و به نمایش گذاشتن عناصر ملی و فرهنگی ملیت مادری‌اش، یا حتی رنجمویه‌های سرزمینش، به ناگزیر اثرش را به زبان بین‌المللی پرمخاطبی به نگارش در می‌آورد تا مخاطبان بیشتری صدای قومش را بشنوند. بسیاری از شاعران و نویسندگان بزرگ آفریقایی، حوزهٔ کارائیب، هندی، عرب، افغان و... شاه‌کارهای ادبی خود را، که اغلب با عناصر فرهنگی ـ ملی خودشان درآمیخته است، به زبانی غیر از زبان مادری

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

خود و به‌ویژه به زبان انگلیسی که زبان دوم / تعلّمی/ ناگزیر و نه زبان مادری/ سرزمینی آن‌هاست خلق کرده‌اند و می‌کنند: ویلسن هریس (گویان)، یامبو اولوگوئم (مالی)، چینوا آچیبه (نیجریه)، وُل سوئینکا برندهٔ جایزهٔ نوبل ۱۹۸٦ (نیجریه)، درک وال کات، برندهٔ جایزهٔ نوبل ۱۹۹۲ (برتنس، ۱۳۸٤: ۲۲٤ – ۲۲۵) و خالد حسینی خالق رمان *بادبادک‌باز*.

نگارندگان این مقاله برخلاف دیدگاه آن دسته از پژوهش‌گران حوزهٔ ادبیات تطبیقی ـ پیروان مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی ــ که معتقدند: «یک اثر خارجی می‌تواند در نخستین رویکرد، به‌عنوان یک متن نوشته شده به زبان دیگری بجز زبان خواننده تعریف شود» (شورل، ۱۳۸٦: ۳۰) یا به‌صراحت اعلام می‌کنند که «زمانی که ما از ادبیات فارسی یا ادبیات عربی سخن می‌گوییم، منظور ما آن آثار ادبی است که به این زبان‌ها نوشته شده‌اند، چه پدیدآورندگان آن آثار، ایرانی‌نژاده یا عرب اصیل باشند، چه تنها از آفرینندگان آثار فارسی یا عربی باشند» (مکی، ۱۹۸۷: ۲۳۸)، باور دارند که این ملاک نمی‌تواند ملاکی جامع باشد.

به نظر می‌رسد با توجه به دلایل مختلفی که در این مقاله ذکر شد، تکیه بر روح ملی (هویت فرهنگی) که به نظر نویسندگان مقاله معیاری است توصیفی ــ به عنوان معیار مکملی که در این مقاله پیشنهاد گردیدــ با گذشتن از مرزهای جغرافیایی، مرزهای سیاسی، مرزهای دینی و مرزهای زبانی و حتی مرز بی‌وطنی می‌تواند معیاری منصفانه‌تر و دور از عصبیت قومی، نژادی، زبانی و... برای تعیین مرز ادبیات ملی مورد اعتماد باشد. در غیر این صورت کشمکش‌ها در این زمینه پایان نخواهد یافت. بنابراین و با تکیه بر این معیار:

۱. پیشنهاد می‌شود تعریفی که در دانش‌نامه‌های سیاسی جدید از ملت آمده است و ملت را «یک واحد بزرگ انسانی که عامل پیوند آن یک هویت فرهنگی و آگاهی مشترک است» می‌داند، مبنا قرار گیرد.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

۲. برخلاف کسانی که تاریخ ادبیات عربی (و نه عرب) را نوشته‌اند، و گاه هر آن کس را که یک یا چند بیت و جمله به عربی سروده یا نوشته است، در شمار ادیبان عرب آورده و در حوزهٔ تاریخ ادبیات عرب (یا عربی) مورد مطالعه قرار داده‌اند و نیز برخلاف عمر فروخ که مشهورترین شخصیت‌های ایرانی و فارسی‌زبان را که به عربی چیزی سروده‌اند یا نوشته‌اند (قابوس بن وشمگیر، خیام، مولوی، سعدی و حافظ) شاعر یا نویسندهٔ عرب به حساب آورده است (عمر فروخ، ۱۹۸٤ /۳: ٦۳۱- ٦۳۷ و ٦٦۷ – ٦۷۱ و...)، باید همانند ادوارد براون شاعران ایرانی عربی‌سرا را که بازگوکنندهٔ فرهنگ و هویت ایرانی‌اند، اما به ناگزیر و به جبر زمانه آثار خود را به عربی نگاشته‌اند (براون، ۲/۱۳٦۷: ۱۵۱) در قلمرو تاریخ ادبیات ایران بررسی کرد.

۳. به این سؤال که ایوو آندریچ (۱۸۹۲-۱۹۷۵) که در خانواده‌ای کاتولیک متمایل به کرواسی به دنیا آمده، با مسلمانان بوسنی و هرزه‌گوین بزرگ شده و داستان‌هایش را میان صرب‌ها، به گویش صربی و دربارهٔ فرهنگ صربی نوشته است و «نام او در تاریخ ادبیات سه قوم صرب، بوسنی و کرواسی آمده است» متعلق به کدام حوزهٔ ملی ادبی است: صربی، بوسنیایی یا کروات؟ این‌گونه پاسخ داد که چون داستان‌هایش متعلق به فرهنگ صربی است، متعلق به حوزهٔ ادبیات صربی است.

٤. رمان *بادبادک باز* ـ و آثاری چون آن ـ را که سرشار از بازی‌ها، سنت‌ها، باورها، فرهنگ و روح ملی افغانی است باید جزو ادبیات ملی افغانستان در نظر گرفت، هر چند به زبان انگلیسی نوشته شده باشد.

۵. باید شاعران و نویسندگان فارسی‌سرای بزرگی را که امروزه کشورهای زیادی ادعای مالکیت میراث ادبی آن‌ها را دارند، به دلیل این‌که همواره در آثارشان از روح ملی ایرانی و گفتمان فرهنگی ایران بزرگ کهن بهره برده‌اند، در حوزهٔ ادبی ایرانی جای داد، حتی اگر زیستگاه بیشتر ایام عمرشان بیرون از ایران بوده باشد یا اکنون در سرزمین دیگری آرمیده باشند.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

٦. حتی در پاره‌ای موارد مانند آثار متعلق به "ادبیات اقلیت" که به زبان بی‌وطن نوشته می‌شوند نیز باید اقلیت را یک ملت ـ ملتی که هویت سیاسی شناخته‌شده‌ای ندارد ـ محسوب کرد و زبان آن‌ها را در محدودهٔ آن ملت بررسی کرد. بنابراین اهمیتی ندارد که کافکای یهودی اهل پراگ که با زبان‌های فرانسوی، ایتالیایی و اندکی انگلیسی آشناست، زبان آلمانی پراگ (آلمانی گوته) را برای نوشتن برمی‌گزیند یا هر زبان دیگری را. او متعلق به ملت اقلیت است.

سخن پایانی آن‌که شاید بتوان گفت آنچه در حوزهٔ مطالعات ادبیات تطبیقی و ادبیات ملی باید کانون توجه قرار گیرد ملیت ادبی ـ فرهنگی است. البته نویسندگان، کارآیی معیارهای دیگر را نیز از نظر دور نداشته‌اند.

پی‌نوشت

۱. وی معتقد است که: «یگانه مرز و حد فاصل میان ادبیات [ملل]، زبانی است که یک اثر در آن پدید می‌آید» (همان) نیز ر.ک: شورل، ۱۳۸٦: ۲۵ و ۳۰؛ کفافی، ۱۳۸۲: ۱۷– ۱۸؛ گویار، ۱۳۷٤: ۲۳–۲۵ ؛ مکی، ۱۹۸۷ : ۲۳۸. ایو شورل فرانسوی معتقد است: «یک اثر خارجی می‌تواند در نخستین رویکرد به‌عنوان یک متن نوشته‌شده به زبان دیگری بجز زبان خواننده تعریف شود» (شورل، ۱۳۸٦: ۳۰). طه ندا پژوهش‌گر سرشناس عرب نیز در *ادبیات تطبیقی* می‌نویسد: «مرز میان ادبیات یک کشور با ادبیات دیگر کشورها در قلمرو پژوهش‌های تطبیقی، زبان-هاست. اختلاف زبان‌ها، شرط انجام پژوهش‌های تطبیقی در حوزهٔ ادبیات است» (ندا، ۱۳۸۳ : ۲٦).

۲. برای آگاهی بیشتر از آرای این گروه ر.ک: ولک، ۱۳۸۲: ٤۹؛ الخطیب، ۱۹۹۹: ۵۰.

۳. در این مقاله، ملت تنها در معنایی نزدیک به مفهوم nation به کار رفته و معانی خاص واژه در گذشتهٔ زبان فارسی و فرهنگ اسلامی (امت یا پیروان دین، مذهب و...) مورد نظر نبوده است، از این رو به این تعریف ملت هیچ اشاره‌ای نشده است.

٤. به همین سبب کلمه ناسیون هم در زبان‌های اروپایی به معنای قوم به کار می‌رفته است (آشوری، ۱۳۸۸: ۳۰۷).

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

۵. از این روست که برخی معتقدند: ملت ممکن است به‌عنوان یک جماعت تاریخی و دارای بافت فرهنگی خاص اما بدون خودمختاری سیاسی یا داشتن دولت وجود داشته باشد (آشوری، ۱۳۸۸: ۳۰۷).

٦. نویسنده، این سخن را از منبع زیر نقل کرده است:

R. Grillo, Dominant Language, Cambridge, Cambridge University Press: 22-23.

۷. در تعریف کلاسیک ارنست رنان از ملت، عناصر فرهنگی مشترک یک ملت با عنوان میراث مشترک غنی از خاطره‌ها مورد تأکید قرار گرفته است: «ملت یک روان است، یک اصل روحانی. دو چیز، که در واقع یک چیزند، این روان را می‌سازند... یکی داشتن میراث مشترک غنی از خاطره‌ها و دیگر سازش واقعی و میل به زیست با یکدیگر و تکیه‌کردن کامل به میراث مشترک» (نقل از آشوری، ۱۳۸۸: ۳۰۸).

۸. به عنوان مثال می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- در برخی کشورها اقوام همگونی به سر می‌برند که در گفتار و حتی گاه نوشتار ادبی، زبانی را به کار می‌برند که به‌عنوان زبان ملی آن کشور شناخته شده نیست؛ ارامنه، باسک‌ها، کردها و ... .

- گاه گروهی از نویسندگان یا شاعران یک کشور، زبان ملی کشور دیگری را به کار می‌برند؛ مجارهای ترانسیلوانی، مغول‌های چین و... .

- گاه با نویسندگانی مواجهیم که زبانی غیر از زبان رسمی کشورشان را که البته از زبان کشورشان فصیح‌تر یا ادبی‌تر است به خدمت می‌گیرند؛ نویسندگان ژاپنی که از زبان چینی تامبون استفاده می‌کنند (شورل، ۱۳۸٦: ٤۸-٤۷).

۹. دلوز و گتاری در مقالهٔ «ادبیات اقلیت چیست؟» دربارهٔ تعریف ادبیات اقلیت و رابطهٔ آن با زبان اقلیت می‌نویسند: «زبان اقلیت سرچشمهٔ ادبیات اقلیت نیست، بل ادبیات اقلیت چیزی است که یک اقلیت در دل زبان اکثریت می‌سازد» (دلوز، ۱۳۸٤: ۲۱۵).

۱۰. در این نوشتار مراد از زبان، همواره زبان ملی (national language) است نه زبان رسمی (official Language) و نه زبان معیار (Standard language). برای کسب

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

آگاهی از مفهوم دقیق هر یک ر.ک: سارلی، ۱۳۸۷: ۶۰-۳۰. البته هرجا مراد، زبان رسمی یا زبان معیار باشد، ذکر می‌شود.

۱۱. واژهٔ یونانی barbaros به معنی "کسی که زبانش می‌گیرد" بوده و با واژهٔ لاتین balbus به معنی "الکن"، "لال" خویشاوندی داشته است (سوسور، ۱۳۸۲: ۲۸۲).

۱۲. با این‌که در تعیین مرز ادبیات ملل بر نقش معیار زبانی ـ در عین بحث‌برانگیز بودن آن ـ بسیار تأکید شده است و نیز به دلیل آمیختگی معیار مکمل پیشنهادی نویسندگان این مقاله با آن، بخشی از انتقادات وارد بر معیار زبانی، به بخش نتیجه‌گیری منتقل شده است تا ابعاد بحث‌انگیزِ معیار زبانی و نیاز آن به عنصر مکمل آشکارتر شود.

منابع

آشوری، داریوش (۱۳۸۸) *دانشنامه سیاسی* (فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی). چاپ هفدهم. تهران: مروارید.

احمدزاده، هاشم (۱۳۸٦) *از رمان تا ملت* (پژوهشی در گفتمان روایی فارسی و کردی). ترجمه بختیار سجادی. سنندج: دانشگاه کردستان.

اُرانسکی، ای. م (۱۳۷۹) *مقدمهٔ فقه‌اللغة ایرانی*. ترجمهٔ کریم کشاورز. چاپ دوم. تهران: پیام.

اکو، امبرتو (۱۳۷۱) «مسئله زبان» (گفتگو با گاردین ویکلی ۱۸ اکتبر ۱۹۹۲). *دنیای سخن*. شماره ۵۲. آذر ـ دی: ۷۳.

براون، ادوارد گرانویل (۱۳٦۷) *تاریخ ادبیات ایران. ج۲. (از فردوسی تا سعدی)*. ترجمه فتح‌الله مجتبایی. چاپ چهارم. تهران: مروارید.

برتنس، هانس (۲۰۰۱ /۱۳۸٤) *مبانی نظریهٔ ادبی*. ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی. تهران: ماهی.

پین، مایکل (ویراستار) (۱۳۸۳/۲۰۰۱) *فرهنگ اندیشهٔ انتقادی* (از روشنگری تا پسامدرنیته). ترجمهٔ پیام یزدانجو. چاپ دوم. تهران: مرکز.

تراویک، باکنر (۱۳۸۳) *تاریخ ادبیات جهان*. ترجمه عربعلی رضایی .چاپ سوم. تهران: فرزان روز.

حدیدی، جواد (۲۵۳٦) *برخورد اندیشه‌ها*. تهران: توس.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

الخطیب، حسام (۱۹۹۹) *آفاق الأدب المقارن* (عربیاً و عالمیاً). الطبعةالثانیة. بیروت: دارالفکر المعاصر / دمشق: دارالفکر.

دلوز، ژیل و گتاری، فلیکس (۱۳۸٤) «ادبیات اقلیت چیست؟». *در سرگشتگی نشانه‌ها*. ترجمه بابک احمدی. گردآورنده: مانی حقیقی. تهران: مرکز.

رضایی، سید محمد (۱۳۸٤) «گفتمان‌های هویتی در ایران معاصر و مسئله زبان». در: *گفتارهایی درباره زبان و هویت*. به اهتمام حسین گودرزی. تهران: مؤسسه مطالعات ملی، تمدن ایرانی: ۹۹- ۱۱٦.

رضوان، احمدشوقی عبدالجواد (۱۹۹۰) *مدخل إلی الدرس الأدبی المقارن*. بیروت: دارالعلوم العربیة.

سارلی، ناصر قلی (۱۳۸۷) *زبان فارسی معیار*. تهران: هرمس.

سوسور، فردینان دو (۱۳۸۲/۱۹۸۳) *دورهٔ زبان‌شناسی عمومی*. ترجمهٔ کوروش صفوی. چاپ دوم. تهران: هرمس.

شورل، ایو (۱۹۹۷ /۱۳۸٦) *ادبیات تطبیقی*. ترجمه طهمورث ساجدی. تهران: امیرکبیر.

غنیمی هلال، محمد (۱۳۷۳) *ادبیات تطبیقی (تاریخ و تحول، اثرپذیری و اثرگذاری فرهنگ و ادب اسلامی)*. ترجمه، تحشیه و تعلیق مرتضی آیت‌الله زادهٔ شیرازی. تهران: امیرکبیر.

فتوحی، محمود (۱۳۸۷) *نظریه تاریخ ادبیات*. تهران: سخن.

فروخ، عمر (۱۹۸٤) *تاریخ الأدب العربی*. الطبعه الخامسه. بیروت: دارالعلم للملایین.

کالر، جاناتان (۱۳۸۵) *نظریه ادبی*. ترجمه فرزانه طاهری. چاپ دوم. تهران: مرکز.

کفافی، محمد عبدالسلام (۱۳۸۲/۱۹۷۱) *ادبیات تطبیقی (پژوهشی در باب نظریهٔ ادبیات و شعر روایی)*. ترجمهٔ سید حسین سیدی. مشهد: آستان قدس رضوی.

کویاجی، جهانگیر کوروجی (۱۳۸۰) *بنیادهای اسطوره و حماسه ایران*. ترجمه جلیل دوستخواه. تهران: مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.

گودرزی، حسین (۱۳۸٤) «روز جهانی زبان مادری؛ زبان و گویش‌های مادری در ایران». در: *گفتارهایی درباره زبان و هویت*. به اهتمام حسین گودرزی. تهران: مؤسسه مطالعات ملی، تمدن ایرانی: ۱٤۷ – ۱٦۲.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]

گویار، ام. اف (۱۳۷٤) *ادبیات تطبیقی*. ترجمهٔ علی‌اکبر خان‌محمدی. تهران: پاژنگ.

لوکاچ، جرج (۱۳۷۹) *نویسنده، نقد و فرهنگ*. ترجمه اکبر معصوم‌بیگی. تهران: مرکز.

مکی، الطاهر احمد (۱۹۸۷) *الأدب‌المقارن (أصوله و تطوره و مناهجه)*. قاهره: دارالمعارف.

مهدوی زادگان، داوود (۱۳۸۱) «رهیافت نظریه "ذات" در فهم هویت ملی». در: *مؤلفه‌های هویت ملی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی: ۱۸۷- ۲۰٤.

ندا، طه (۱۳۸۳/۱۹۷۵) *ادبیات تطبیقی*. ترجمه هادی نظری منظم. تهران: نی.

نظراُف، بیک‌نظر (۱۳۸٤) «نگاهی به وضع نثر فارسی تاجیکی ازبکستان». *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*. شماره ۹٤. مرداد: ۵۰-۵۱.

ولک، رنه و آوستن وارن (۱۳۸۲/۱۹۷۳) *نظریهٔ ادبیات*. ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر. چاپ دوم. تهران: علمی و فرهنگی.

هابزبام، ای. جی (۱۹۹۲/ ۱۳۸۲) *ملت و ملی گرایی پس از ۱۷۸۰*. ترجمه جمشید احمدپور. مشهد: نیکا.

Remak , Henry H.H .(1961). " Comparative Literature:It,s Definition and Function" .in Comparative Literature:Method and Perspective. edited by Newton B.Stalknecht and Horst Frenz.Southern Illiis University Press CARBONALE.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.15.7]